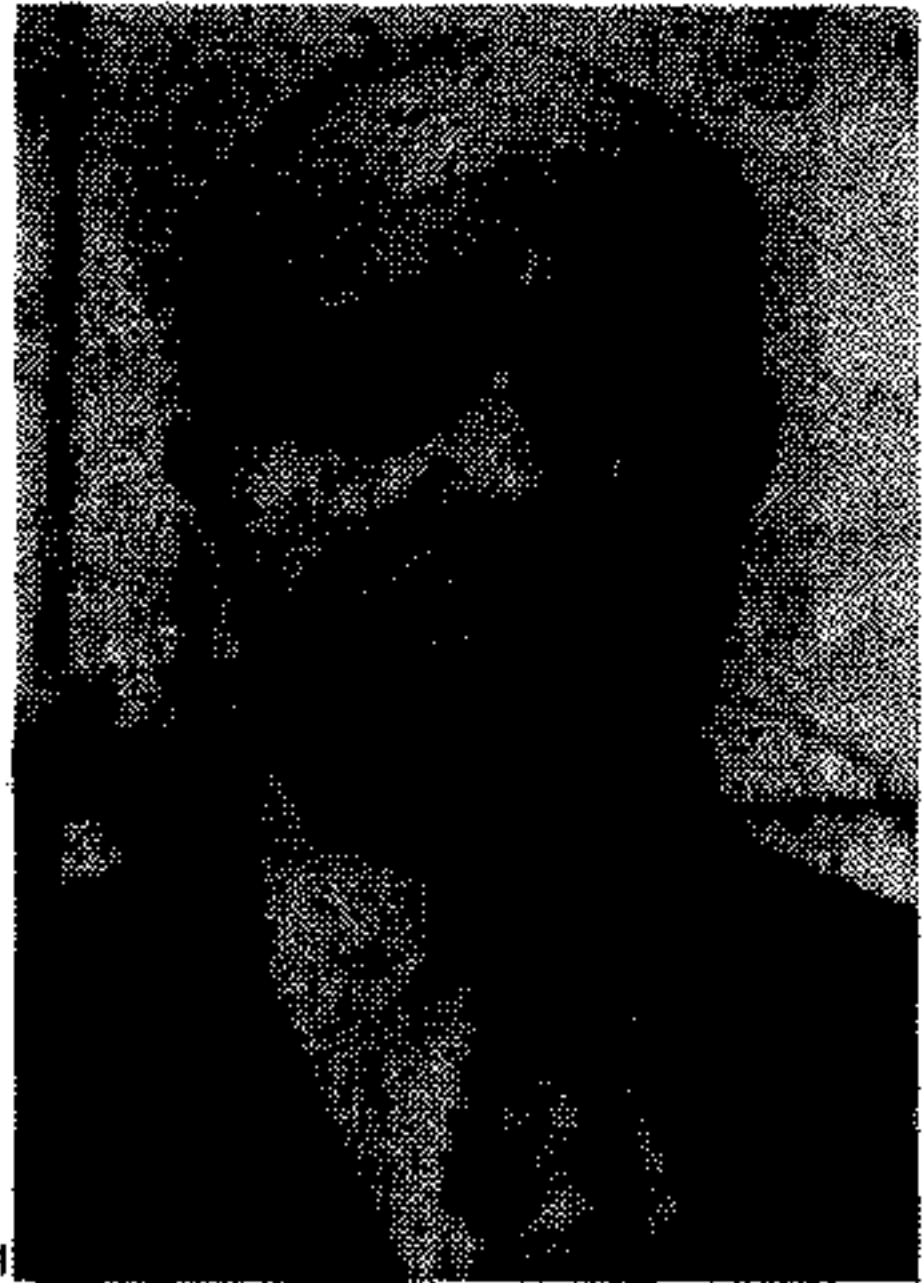




دکتر مظفر بقایی کرمانی (نفر سمت چپ تصویر منصور رفیع زاده است که بعدها مسئول ساواک در آمریکا شد)  
بقایی و چاقوکش هایش شاخ و شانه کشیدند که توده ای ها را می زنیم (ص ۲۴۴).

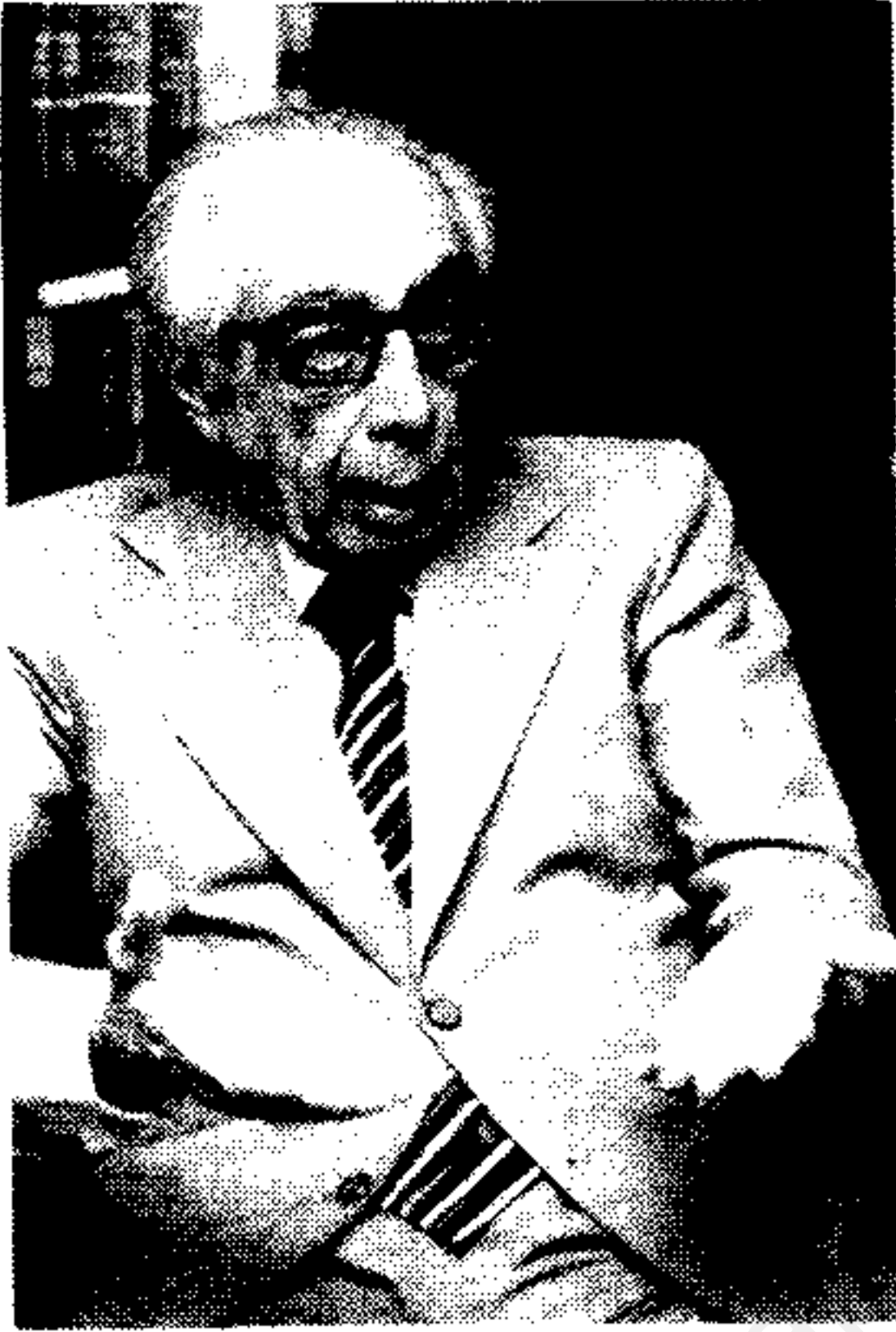


امیرالحسن عمیدی نوری

عمیدی نوری از همان زمان تأسیس جبهه ملی  
وابستگی مشکوک داشت (ص ۲۱۱).



عباس شاهنده  
مسئلاً شاهنده به دستور سرویسهای غرب  
نزد پیشه‌وری رفته و چنین مطلبی را مطرح  
کرده است (ص ۱۳۴).



دکتر علی امینی

امینی يك تیم سیاستمدار قدیمی با تمام حقه بازی های آنها بود (ص ۴۱۰).



محمد درخشش  
درخشش يك دبیر معمولی بود و به حزب خیلی ابراز علاقه می کرد (ص ۴۱۳).





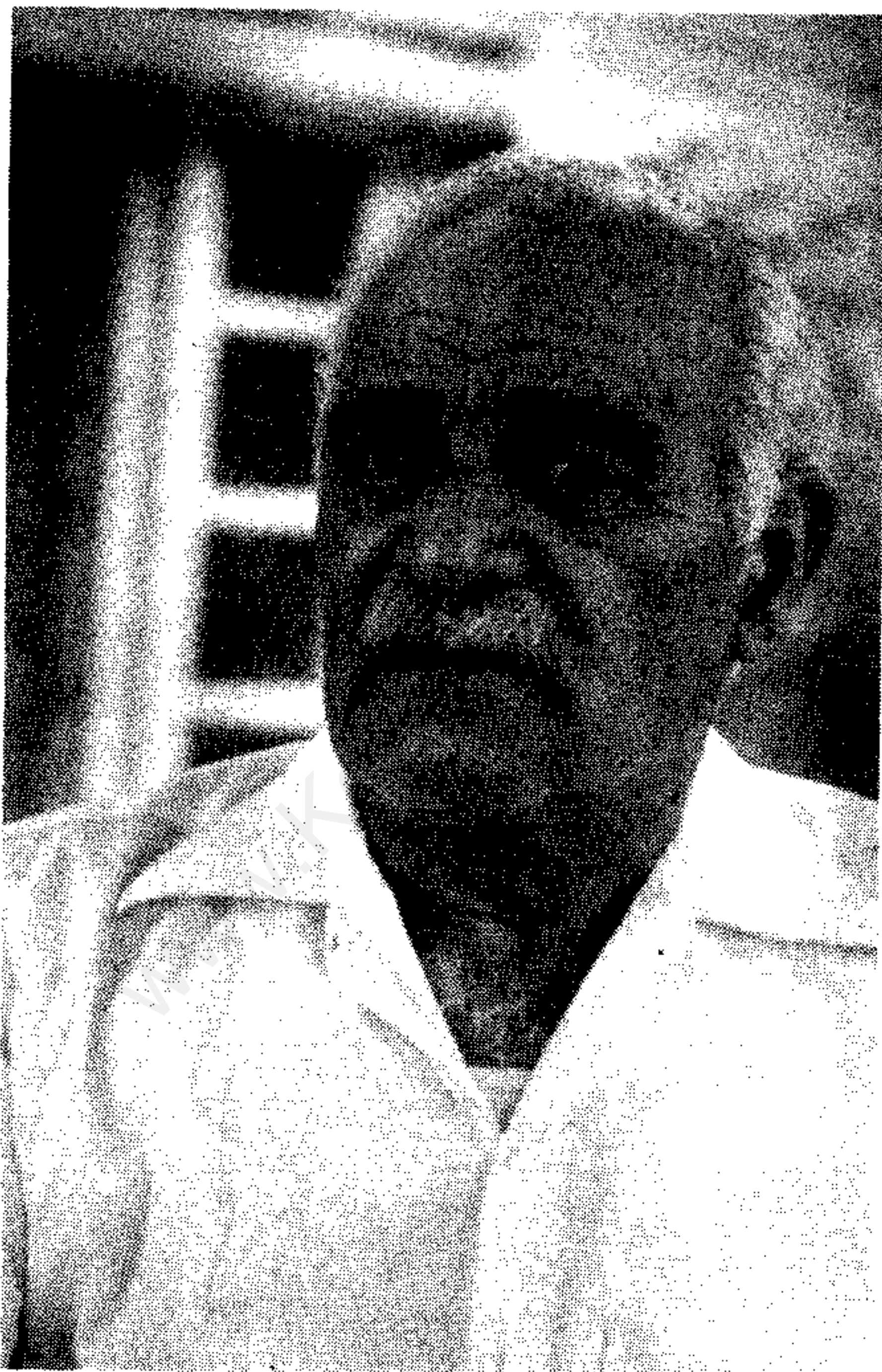
الطيار صالح

صالح جداً به انقلاب و امام اعتقاد داشت و تأیید می کرد (ص ۴۲۳).



دکتر سیدعلی شایگان

شایگان تا انقلاب در آمریکا زندگی کرد ولی خودش را خوب حفظ کرد و بهیچوجه عامل آمریکا نشد (ص ۴۲۳).



مهندس کاظم حسین

فردی لجوج، با پشتکار و مسلمان خیلی جدی بود (ص ۴۲۴).





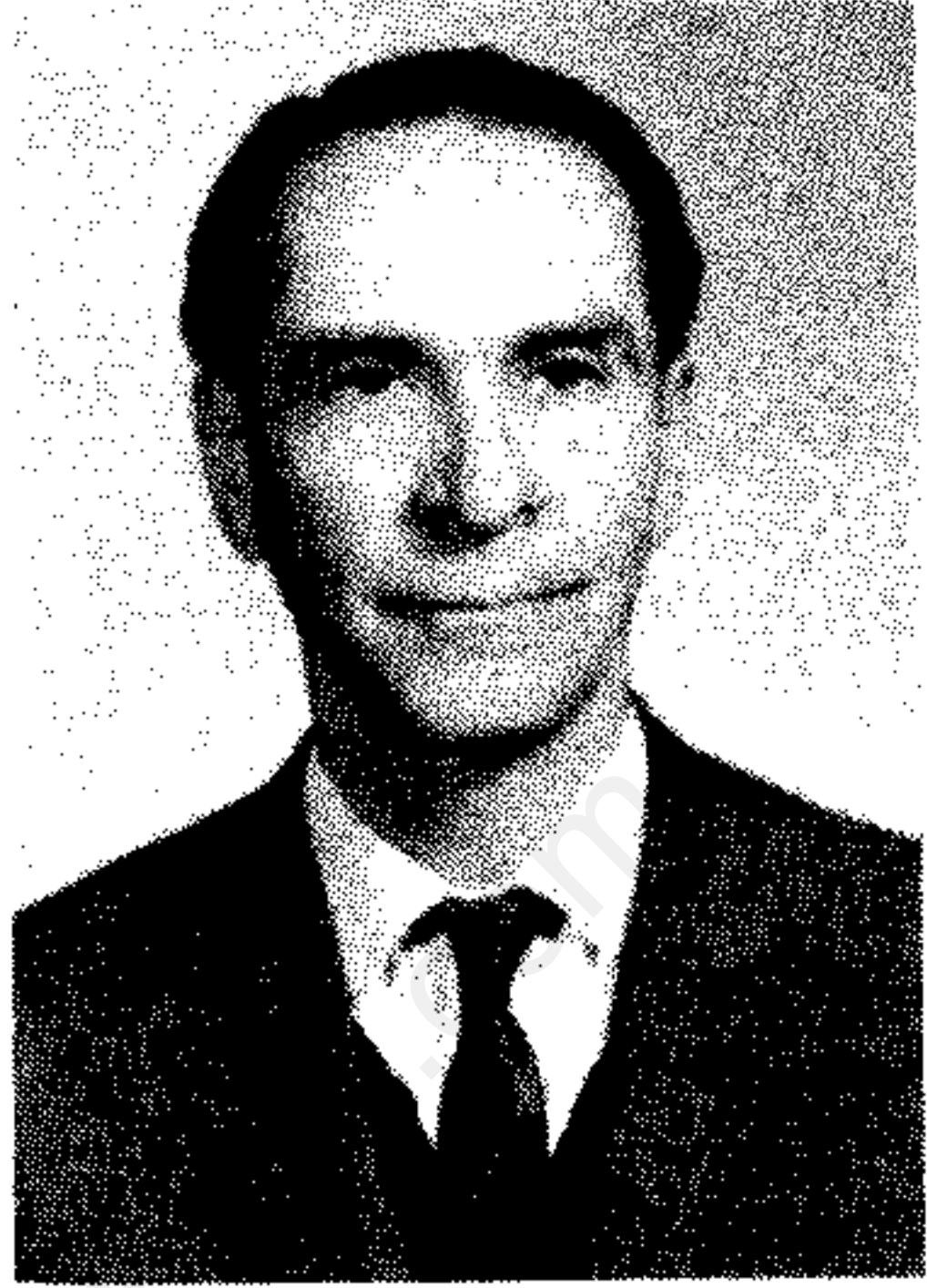
مهندس احمد رضوی

مهندس رضوی از برجسته‌ترین افراد ملی بود (ص ۴۲۷).



محمود نریمان

او بهترین و استوارترین دوست مصدق بود (ص ۴۲۴).



شمس الدين اميرغلابی

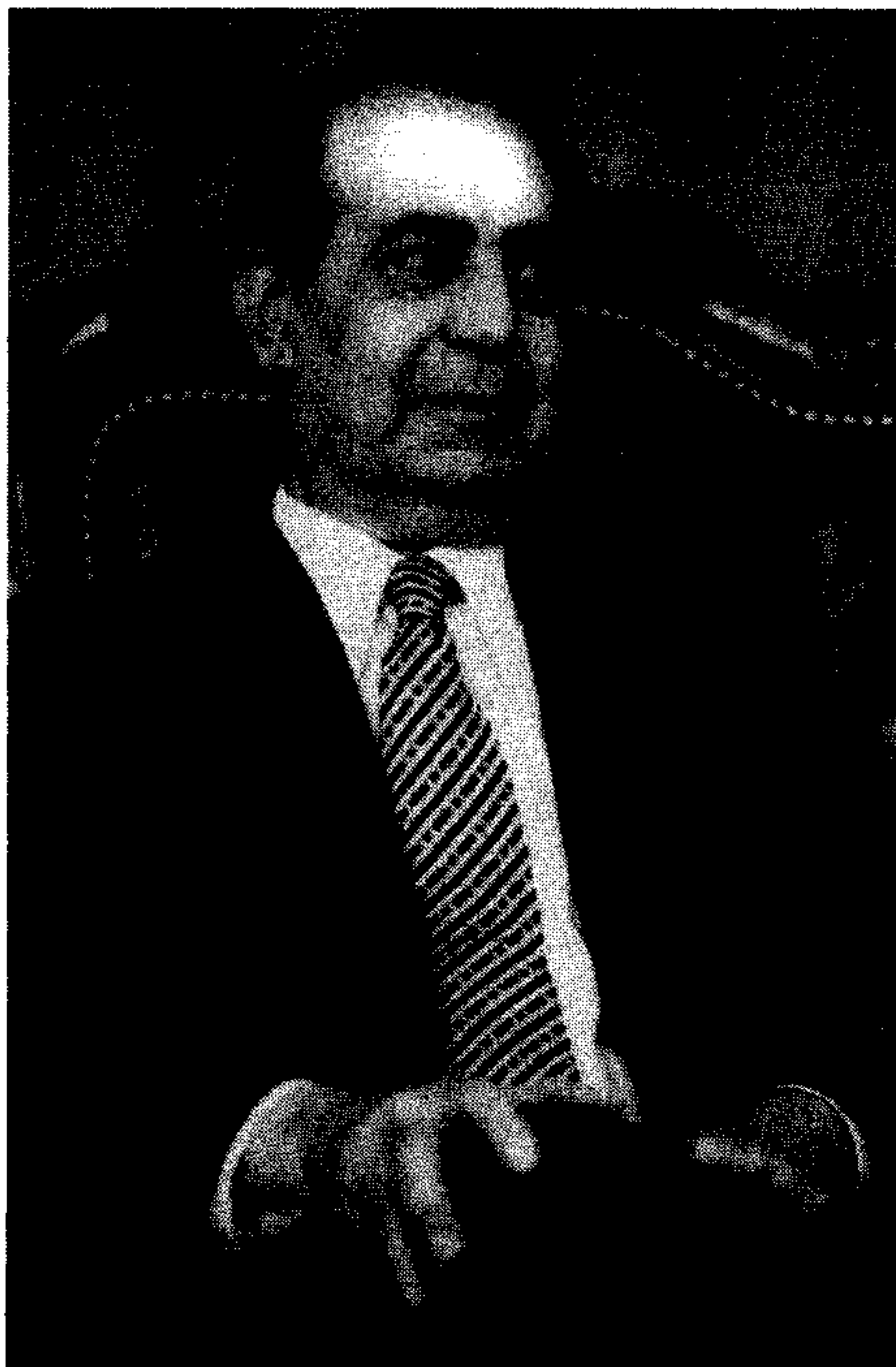
فرد بسیار پاک و خوبی است (ص ۴۲۳).



دکتر غلامحسین صدیقی

این دروغ محض است. صدیقی نخست وزیر را پذیرفت (ص ۴۲۵).





سرتهپ محمدتقی ریاحی

در جریان کودتا ریاحی کوچکترین حرکتی نکرد (ص ۲۷۷).



شاهور بختیار

این آدم از آغاز موجودیتش خرده شیشه داشته (ص ۲۲۶).



کریم سنجابی

دکتر سنجابی را من از دانشگاه می شناسم (ص ۴۲۴).



داریوش فروهر

فروهر خرده شیشه ندارد، متقلب نیست، من برایش احترام قائلم (ص ۴۲۷).



سرهنگ عزت‌الله سیامک در دادگاه نظامی  
رفت و آمد کامیبخش و سیامک به خانه ما شروع شد و من تحت تأثیر  
آنها قرار گرفتم (ص ۴۱).



سرهنگ عبدالرضا آذر  
اولین افسران عضو حزب از افسران شاغل در دانشکده  
افسری بودند (ص ۸۶).





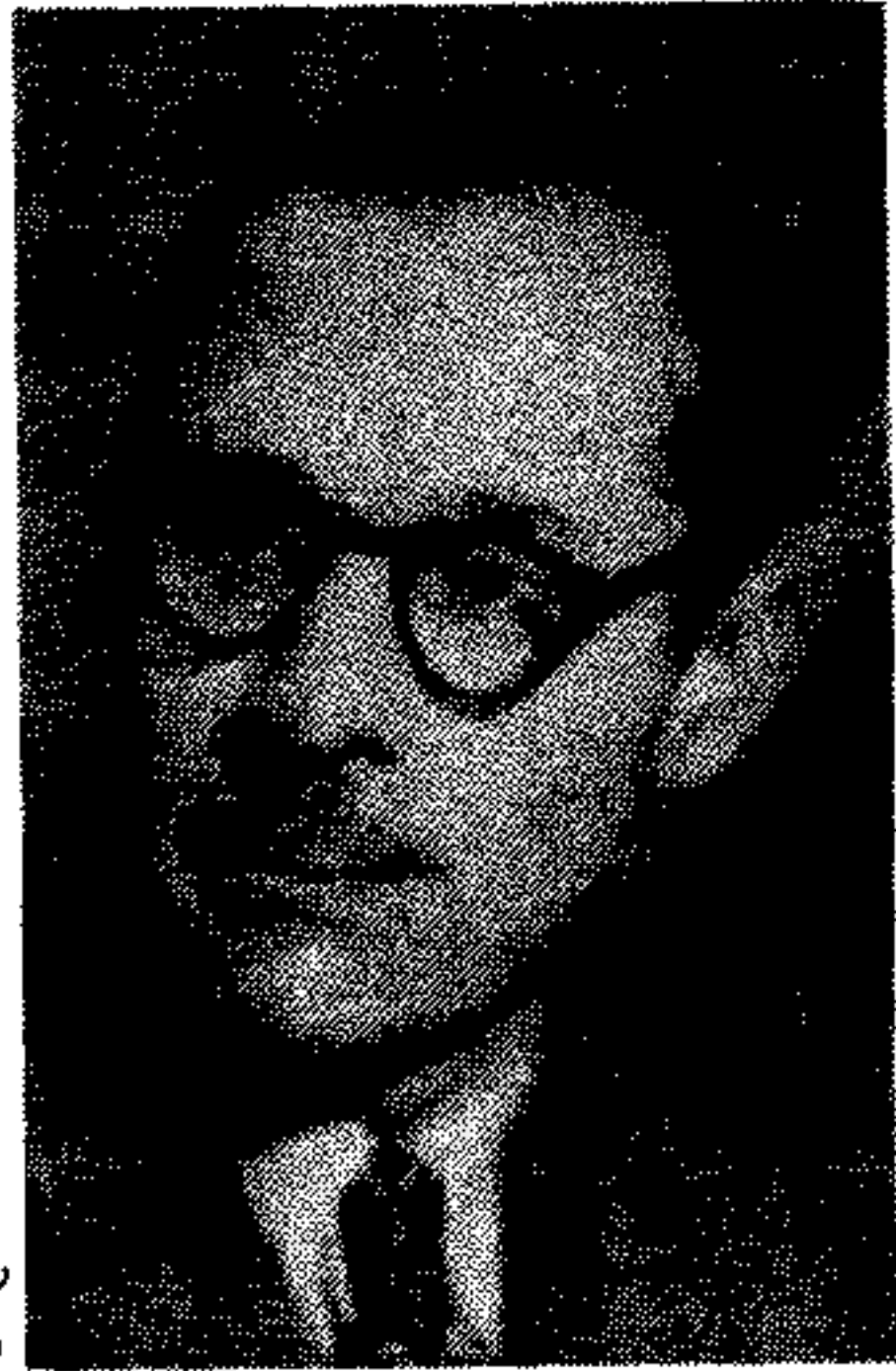
من روزبه را از بعضی حوزه‌های سازمان افسری  
می‌شناختم (ص ۸۷).

سروان خسرو روزبه



او برای روزبه مانند برادر کوچک و فرمانبردار بود  
(ص ۳۳۷).

سروان ابوالحسن عباسی



رصدی نیز از افسران قدیمی عضو حزب بود که به شوروی رفت (ص ۵۴۸).

احمدعلی رصدی اعتماد



بهرام دانش

دانش با سرگرد اسکندانی در رویداد «قیام افسران خراسان» شرکت کرد (ص ۵۳۱).



سروان حسین قبادی

قبادی به ایران آمد و در کمال نامردی اعدام شد (ص ۱۹۹).



عنایت‌الله رضا

او با پاسپورتی که حسن نظری برایش تهیه کرده بود به آلمان غربی رفت و پس از چندی خبر ورودش به ایران شنیده شد (ص ۴۴۵).



مراد رزم‌آور

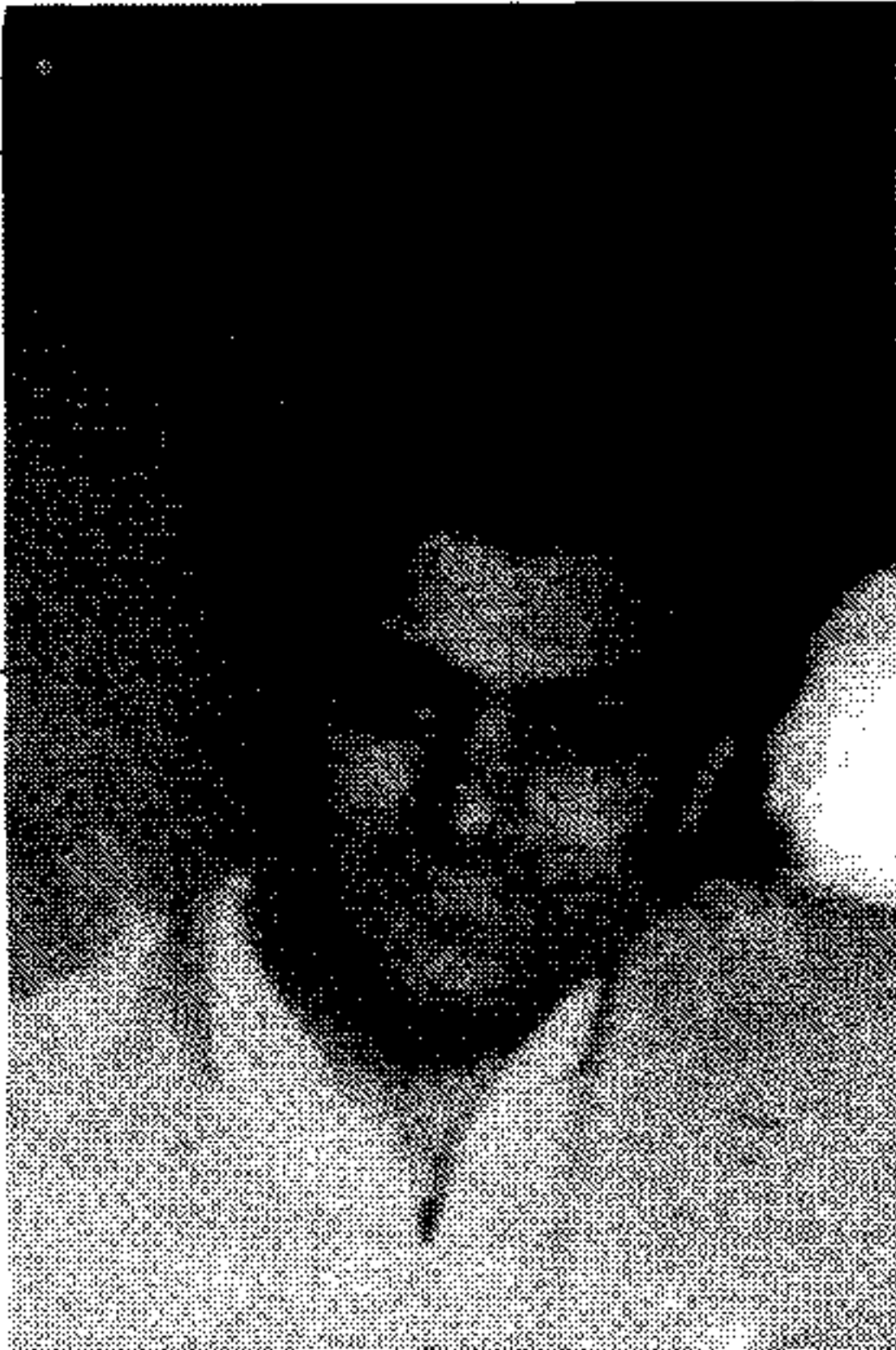
او فرد بسیار مرموزی بود و من از ماهیت او سر در نیاوردم (ص ۴۴۷).





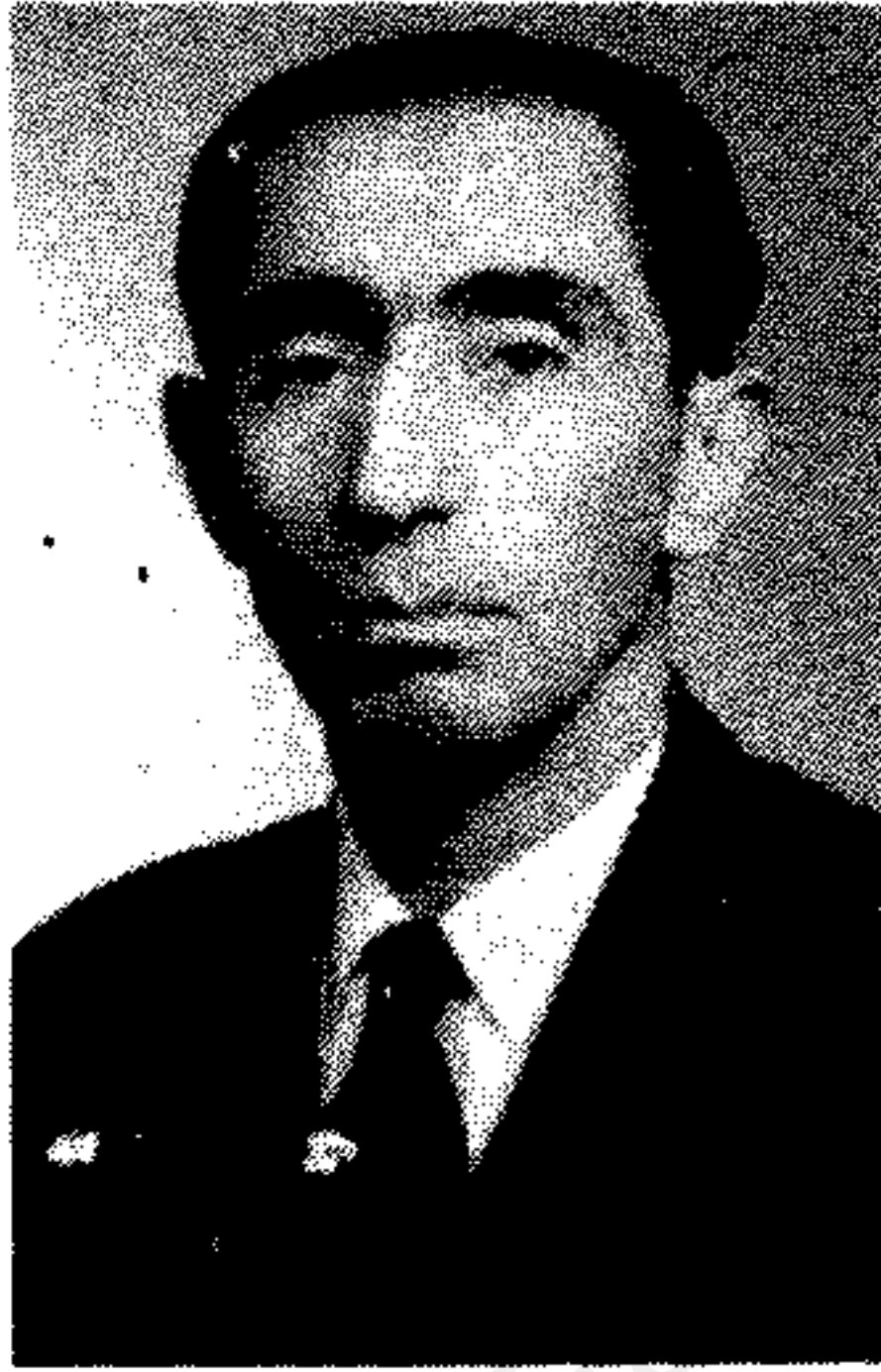
کیهان دشمن خونی من بود (ص ۵۳۷).

مهدی کیهان



محمد پورهرمان

پورهرمان بلندگوی اسکندری شده بود و همه جا تبلیغ می کرد که کیانوری جاسوس است (ص ۵۳۴).



اکبر شهابی  
او یکی از ۱۴ نفری بود که با ما به یزد تبعید شد  
(ص ۱۹۴).



گالوست اوانس زاخاریان  
زاخاریان رابط اکثریت هیئت اجرائیه با سفارت شوروی بود (ص ۳۰۶).



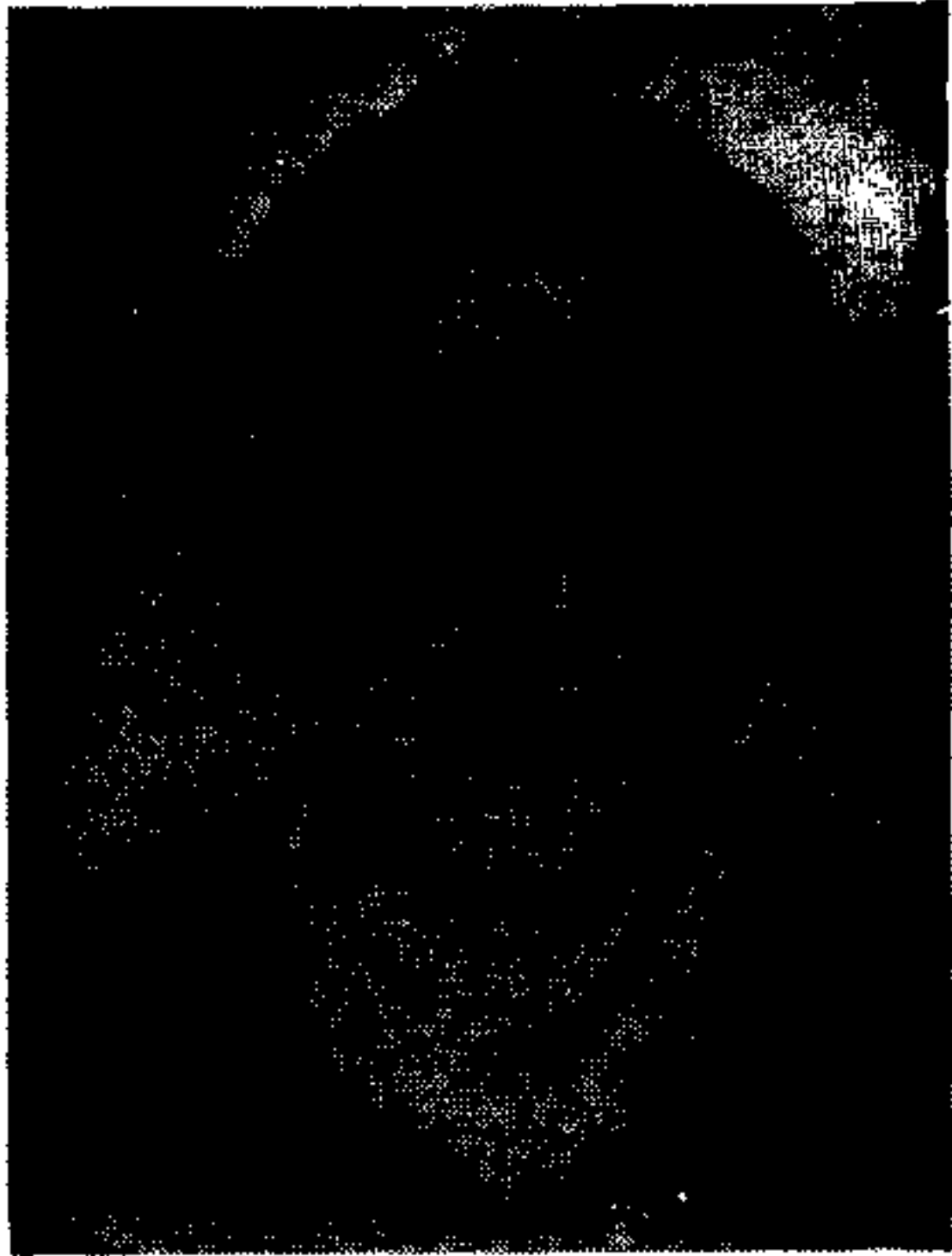
چون فرد مطمئن و فعال و با سابقه ای بود، او را به عنوان  
رابط خود با شوروی ها انتخاب کردم (ص ۵۴۶).

گاجیک جیر اوانسیان



کازم ندیم

ندیم در شعبه اطلاعات با روزبه کار می کرد (ص ۴۷۲).

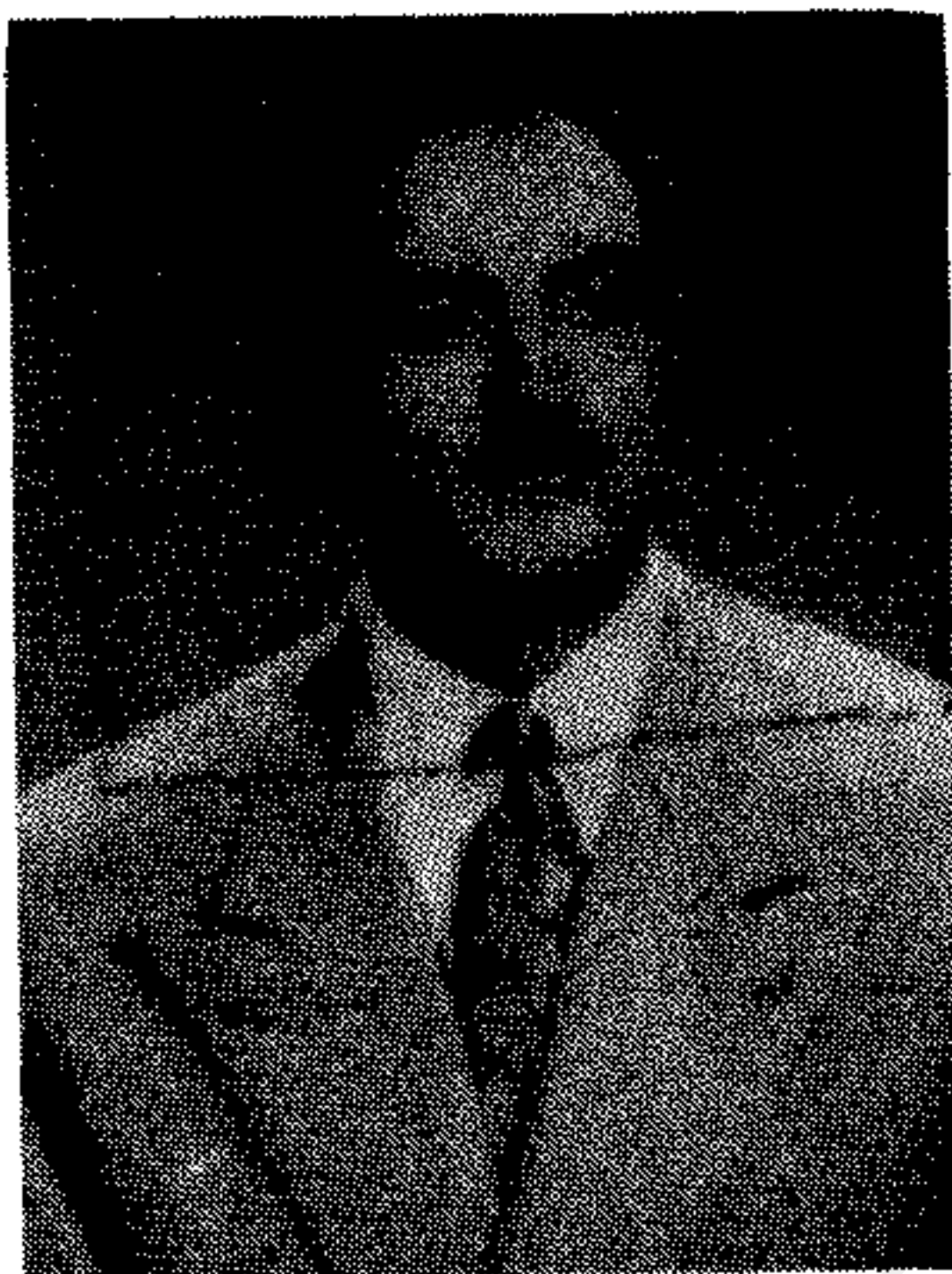


فرح‌الله میزانی (ف. م. جرانشیر)  
برای تجدید سازمان حزب، در اوایل اسفند ۱۳۵۷ میزانی  
عازم تهران شد (ص ۵۱۱).



منوچهر بهزادی  
پس از تشکیل شعبه تشکیلات کل، بهزادی  
مسئول تشکیلات حزب در اروپای غربی شد (ص  
۵۳۰).





فریدون آذرنور



باهك اميرخسروي

باهك از کسانی است که در تمام تاریخ حزب فقط استفاده مادی کرده و برای خود زندگی راحت و آسوده‌ای ترتیب داده است (ص ۵۵۹).



رحیم نامور

از روزنامه نگارهای قدیمی بود. این اواخر تحقیق جالبی درباره قتل احمد دهقان تهیه کرده بود (ص ۵۳۸).



داوود نوروزی

او خیلی زود از همسرش، که در ایران بود، جدا شد و با یک خانم آلمانی ازدواج کرد (ص ۳۷۷).



شاندرمنی از قدیمی ترین اعضای نهضت کمونیستی ایران است  
(ص ۵۳۰).

علی اکبر شاندرمنی

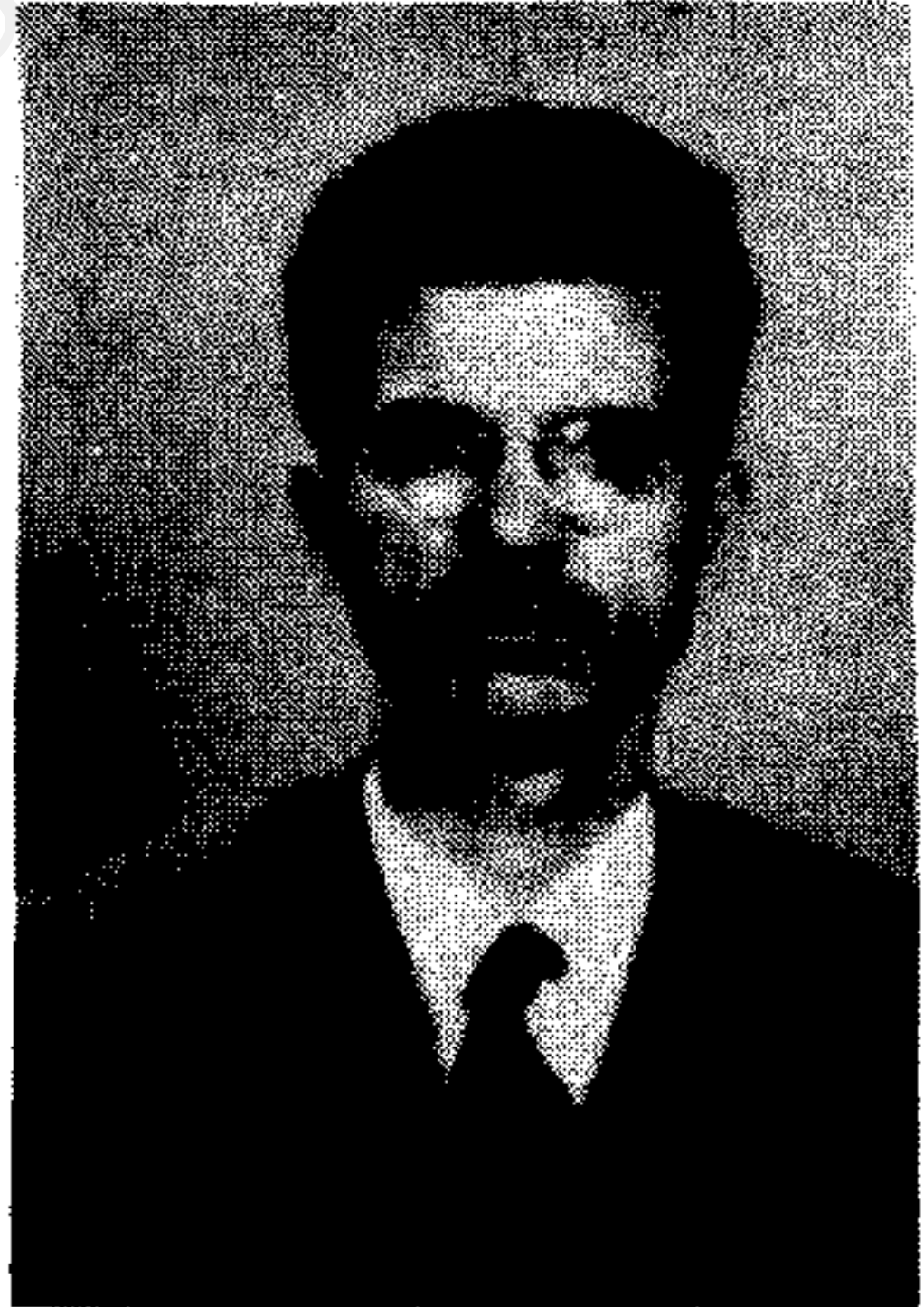


اصولاً من و مریم نسبت به زرتشتی ها نقطه ضعف  
داریم (ص ۳۵۶).

پرویز شهریاری

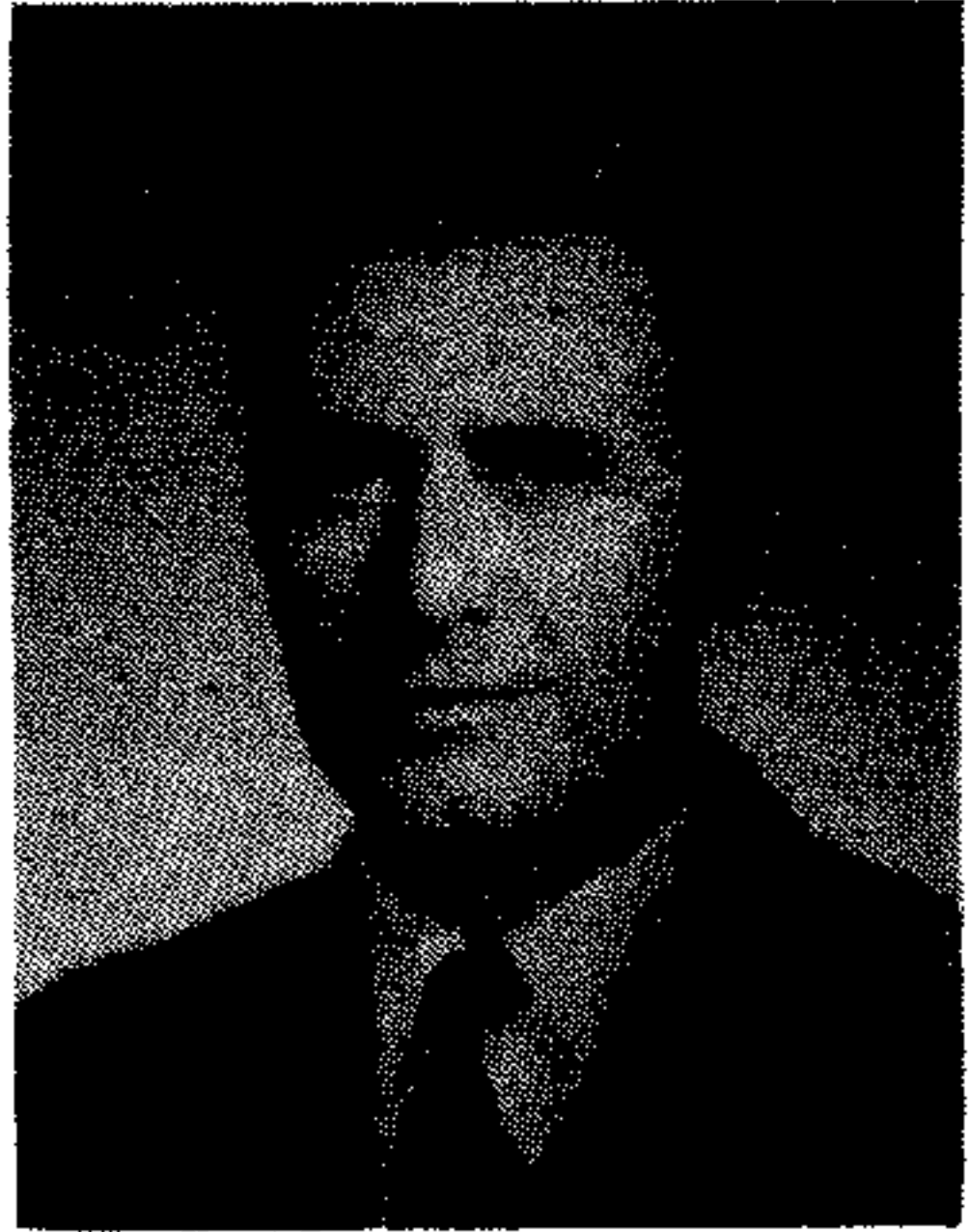


عباسعلی شهریارى نژاد



علینقى منزوى  
منزوى با چنگ و دندان از عباس شهریارى دفاع مى کرد  
(ص ۴۵۳).





بعد از انقلاب پول يك كارخانه دولتي را به جيب زد و در حسابش در آمريكا ريخت (ص ۳۵۰).

نادر شرميني



رحمت الله جزني از شاهکارهای خلقت انساني است

(ص ۳۵۵).

رحمت الله جزني



اسماعیل پیشنمازی

از مخالفین جدی دانشیان و شیوه رهبری مستبدانه او بود  
(ص ۳۹۰).



او هم از مخالفین دانشیان و شاعر برجسته آذری بود  
(ص ۳۹۰).

بالاش آبی زاده (آذراوغلو)



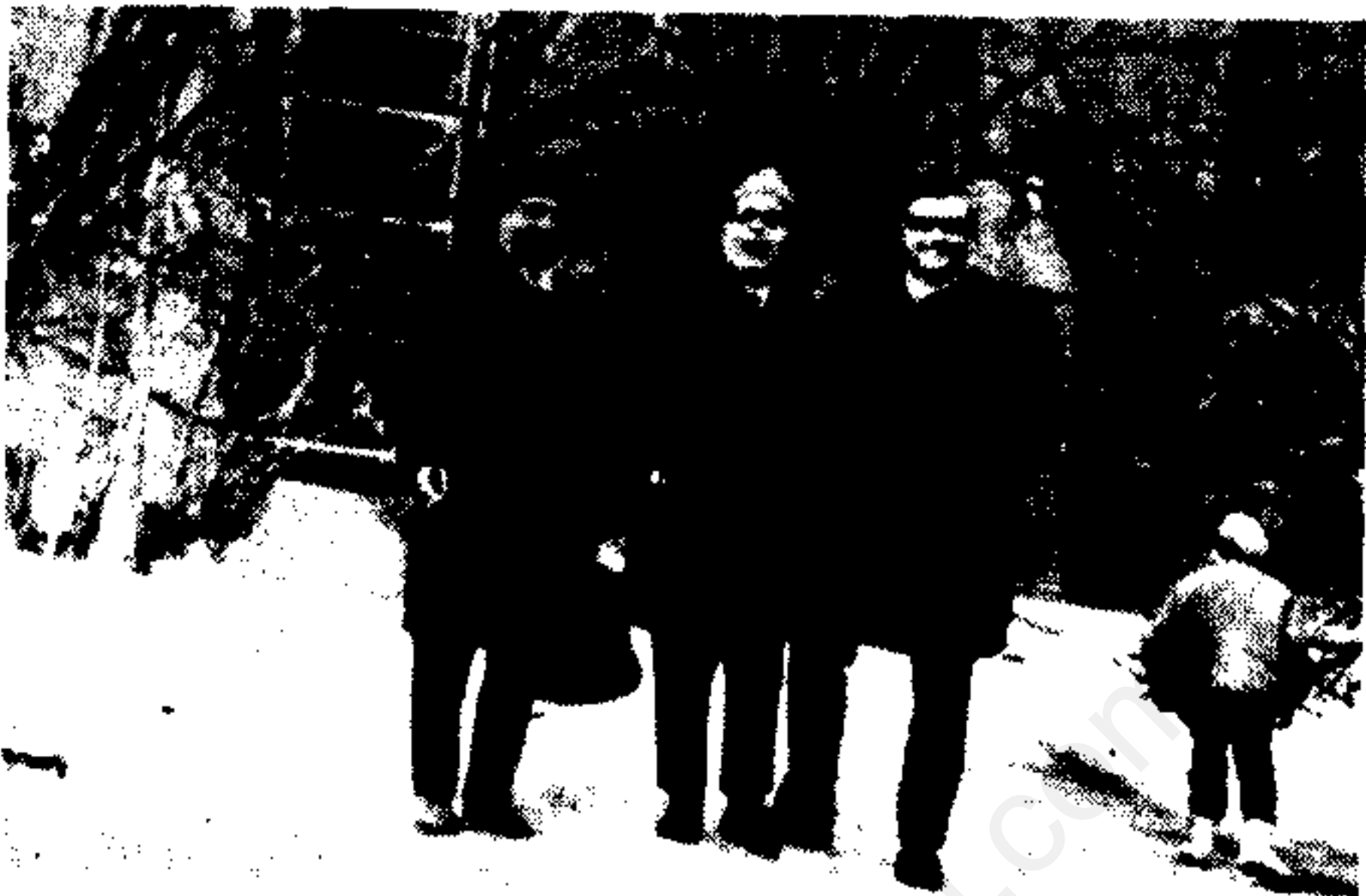
ساواك املاكش را در ايران فروخت و برايش مبلغ  
هنگفتي فرستاد (ص ۴۴۶).

نصرت الله جهانشاهلو افشار

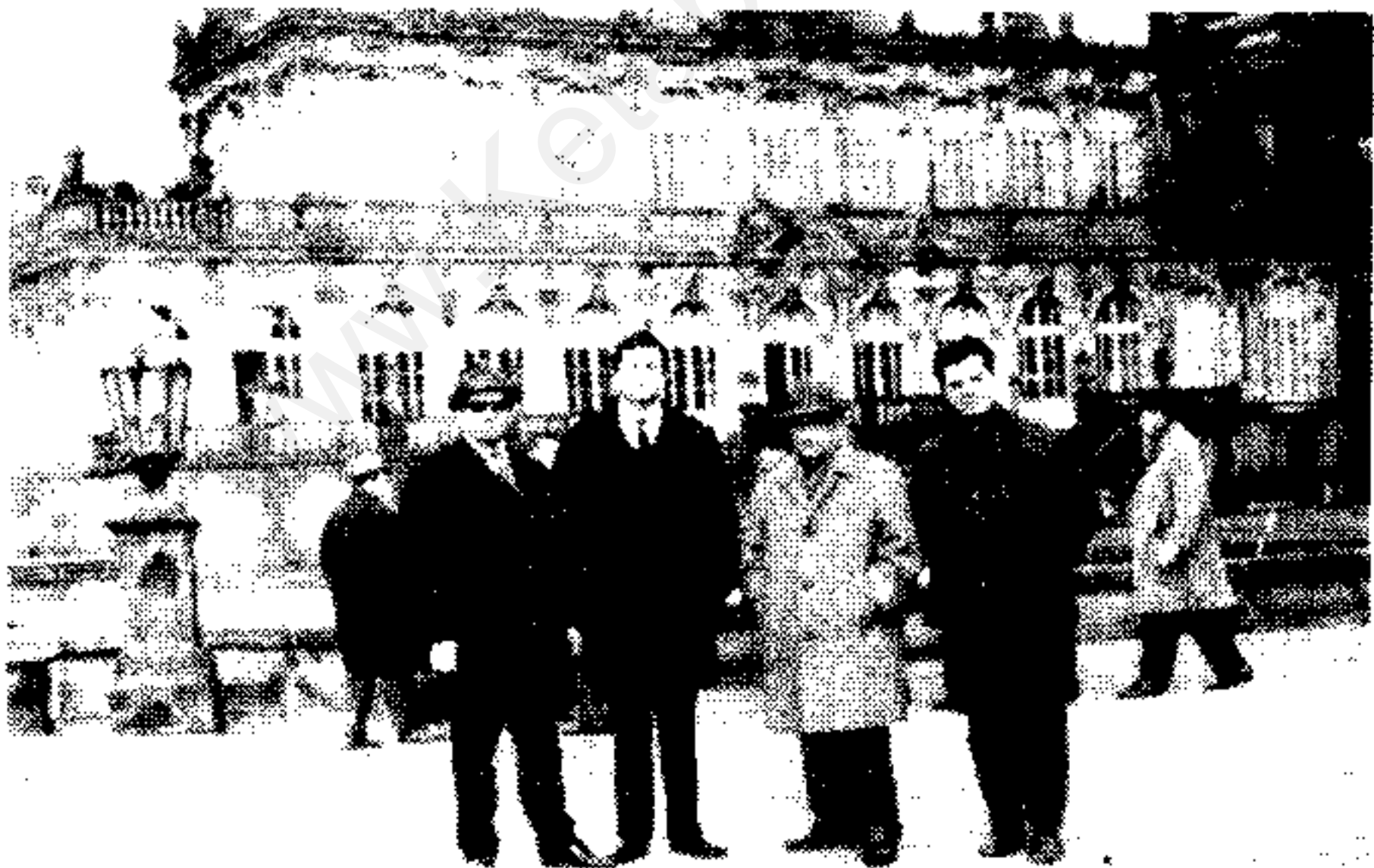


يك سال در لايپزيك نشست و آلماني خواند ولي يك كلمه هم  
ياد نگرفت (ص ۳۹۰).

اميرعلي لاهرودي

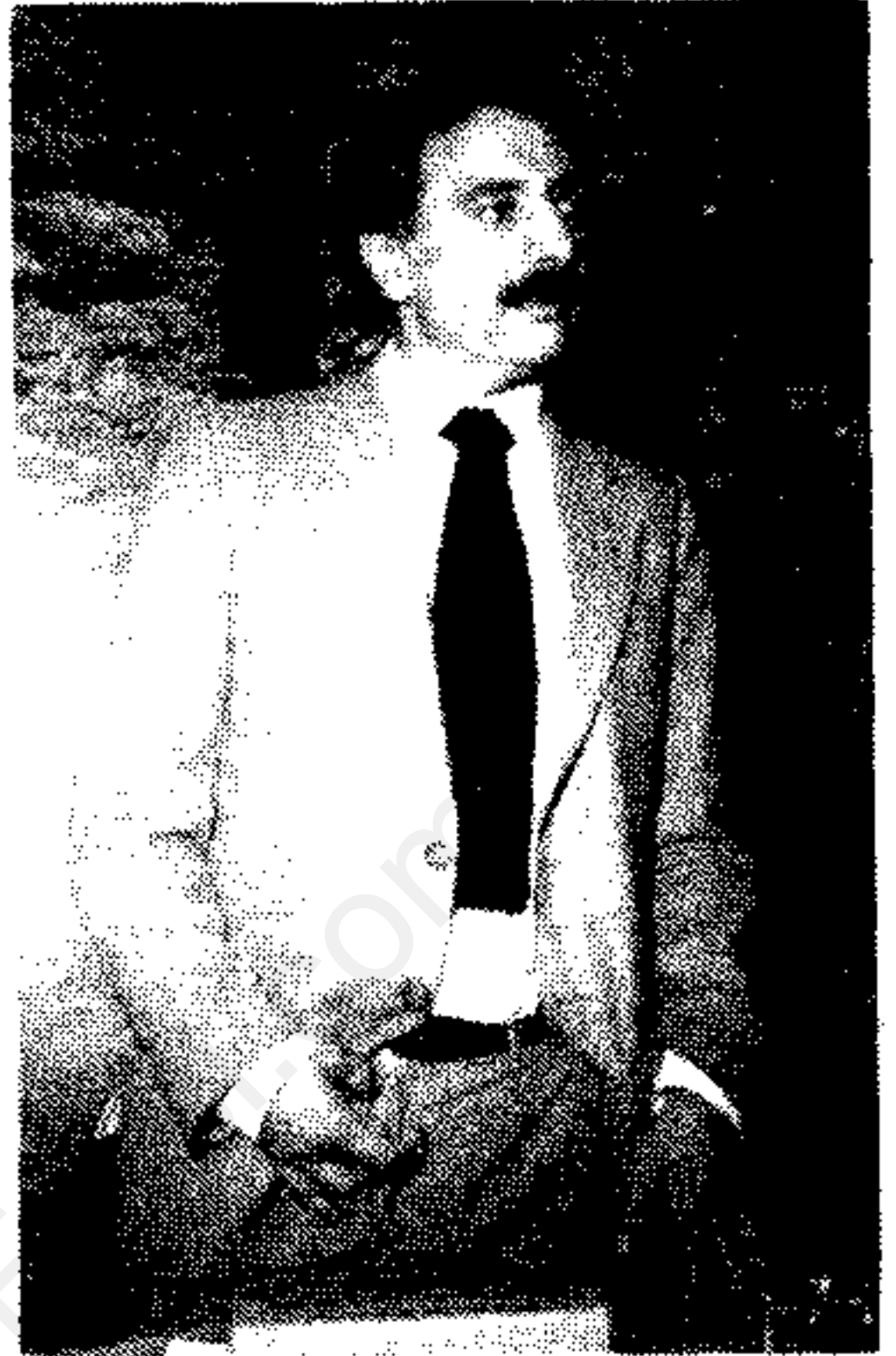


ايرج اسکندري (انفر وسط) به اتفاق حسن نظري (سمت راست) و حبيب الله فروغيان.



از راست به چپ: عنایت الله رضا، عبدالصمد کامبخش، ايرج کيا، محمد پورهرمزبان.





عبدالرحمان فاسلو



غنى بلورىان



سرهنگ علی زیبایی

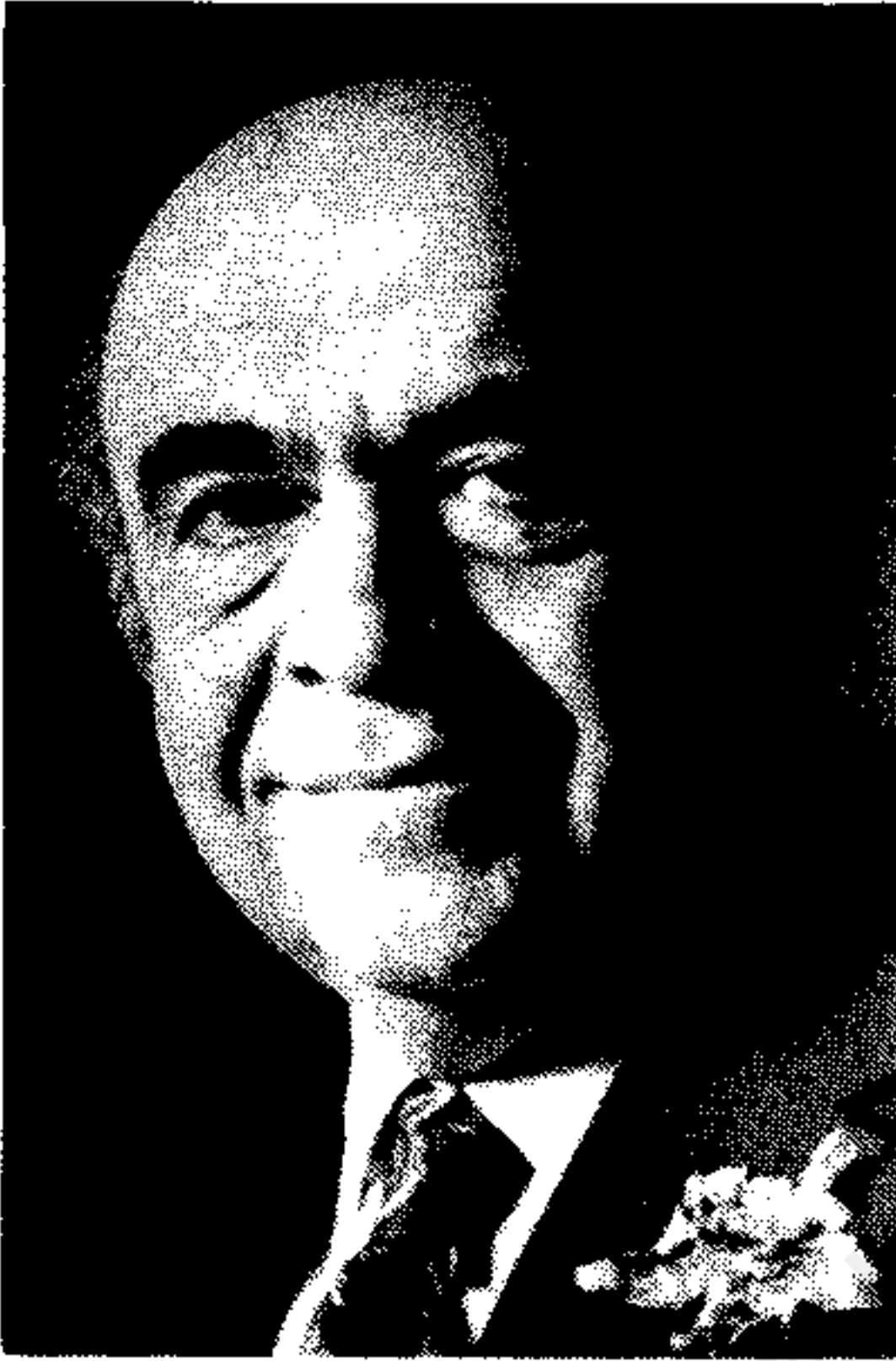
زیبایی گفته بود: کیانوری به زودی به خودش درجه سرتیپی خواهد داد (ص ۳۴۳).



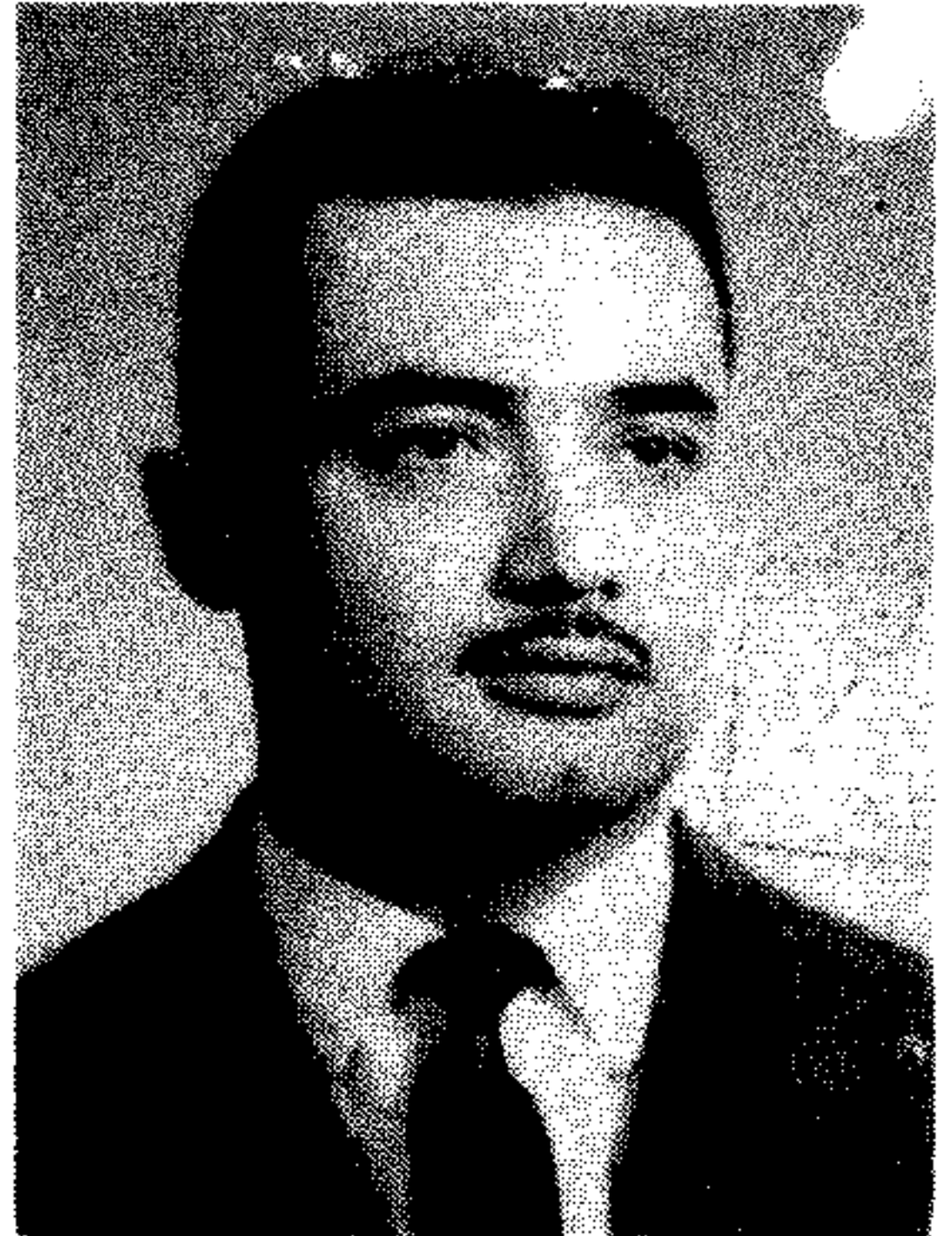
معلوم شد که آزمون هم مأمور سازمان امنیت آلمان غربی است (ص ۳۸۰).

منوچهر آزمون

اسکندری در پاریس عده‌ای را دور خودش جمع کرده بود  
که یکی از آنها هویدا بود (ص ۳۸۰).



امیرعباس هویدا



جهانگیر بهروز

هویدا بهروز را به آلمان شرقی فرستاد (ص ۴۸۳).